



نزاع یکصد ساله

حاشیه‌ای بر پریشانی مفهومی سکولاریسم و لائسیسته در ایران

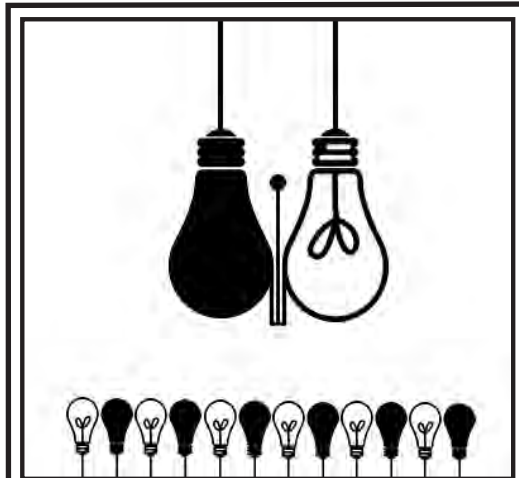
آرش آقامیر

بسیاری نموده است. این مفهوم ناظر به نسبت پیامبر با اجتماع امت از یک سو و کلیسا از سوی دیگر است. این معنا حتی در دنیوی ترین مناسبات انسانی یعنی ازدواج نیز ساری و جاری شد. لذا ازدواج امری قدسانی و تصور طلاق امری محال و فعلی باطل و مخالف اسوه ازدواج اجتماع امت و عیسی مسیح فرض شد. یکی از پیامدهای فقدان قلمرو عرف و استقلال اصالت آن نسبت به آخرت و در عین حال تعادل دنیا و آخرت همین بود که در تاریخ مسیحی، تنها تاریخ قدسانی شرایط منطبق بر ظهور و بروز پیدا کرده و شرح ظهور و بطون امور قدسانی و قلمرو ایمان مجال رشد یافته است. اما پدیدار سکولاریسم در غرب را نمی توان تنها در دنیوی شدن مسیحیت منحصر کرد. سکولاریسم به عنوان یک فرآیند در غرب مسیر پر پیچ و خمی را درنور دیده است. می توان گفت که کانون اصلی این پدیدار به لحاظ تاریخی آلمان بوده است و بیش از همه این فیلسوفان آلمانی بوده اند که درباره سکولاریسم اندیشیده و به بحث و جدل پرداخته اند. سکولاریسم در وجه دیگر آن یعنی به عنوان مفهومی سیاسی، اجتماعی، فرآیند تحول تدریجی و هماهنگ نهاد دین (کلیسا) و دولت و جامعه مدنی در جهت ملزومات دوران می باشد که در نهایت به سلطه دین بر امور سیاسی - اجتماعی پایان می بخشد. اگر سکولاریسم به معنای فرآیند تحول در دین مسیحیت از سده های میانه آغاز می شود، ریشه های سکولاریسم سیاسی - اجتماعی را می توان در دوران روشنگری جستجو کرد. البته باید تاکید کرد که این معنا از سکولاریسم یعنی وجه سیاسی و اجتماعی آن هرگز به معنای قطع پیوند دولت و نهادهای عمومی با دین و کلیسا نبوده است بلکه در اینجا ما با دولت، نهادهای جامعه مدنی و کلیسای سرو کار داریم که در همکاری، همیاری و همبستگی با هم خود نیز متحول، متجدد و امروزی یا این دورانی می شوند و در این مسیر تحول و تقابل مسالمت آمیز، دین موقع مسلط خود را به تدریج در جامعه از دست می دهد و در واقع سکولاریسم با نفی و لغو دین سالاری در حقیقت امکان و شرایط مساعدی برای بسط و گسترش مذهب در جامعه مدنی فراهم می آورد. سکولاریسم به عنوان پدیداری اجتماعی - سیاسی و به طور عمده در اندیشه روشنگری به مفهوم نسخ امتیازات و اقتدارات کلیسا و صاحب منصبان دینی در زمینه های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است و نه نفی تعامل اینها با دولت و نهادهای جامعه مدنی. بنابراین سکولاریسم در اصل و نسب خود یک مفهوم دوگانه کلیسایی - حقوقی داشته است که اولی در تحول در مبانی نظری الهیات خود را نشان می دهد و دیگری در رهایی از قیومیت دین و کلیسا یا خروج

سکولاریسم اگرچه در غرب به بار نشست و ثمرات نیکی بر جای گذاشت، اما در ایران علی رغم تداول مستمر آن، چه از سوی مخالفان و یا از طرف موافقان هیچگاه نتوانست در پس خودآگاهی ایرانیان جایی برای خود باز کند. و در این میان گروهی نیز همواره چهره ای حکیمانه به خود گرفته و خویش را در میان دو سر این طیف موافق و مخالف فرض می کنند اما هرگز به گونه ای عقلانی توانایی زدودن ابهام ها و ایهام ها از مفهوم سکولاریسم را ندارند چرا که به دلیل موضوعی خویش، همواره در لغزشگاه التقاطها و نظریه پردازیهای عجیب و غریب افتاده اند بطوریکه گاهی از نتایج نیکوی سکولاریسم در غرب سخن می رانند و در جایی دیگر آن را حتی از ضد دین نیز خطرناک تر می دانند. این مقاله در نظر دارد تا در حد توان و چارچوب خویش طرحی از تحریر محل نزاع فراهم آورد.

سکولاریسم در غرب

پدیده سکولاریسم در غرب با مسیحیت رابطه وثیقی دارد و همین رابطه نیز برخی از روشنفکران و نویسندگان را بر آن داشته تا با طرح ادعای مسیحی بودن فرآیند سکولاریسم، جهان اسلام و دیگر ادیان را بی نیاز از آن بدانند و پرسش از موجه بودن سکولاریسم در اسلام را مطرح کنند که چنانچه بعدا توضیح داده خواهد شد این گمان اشتباه ناشی از تقلیل سکولاریسم در یکی از معانی و بروزات آن و اگرچه مهم ترین آنها می باشد. واقعیت اینست که دین مسیحیت در تدوین آغازین آن نه دینی دنیوی که تنها دینی قدسانی و نه حتی فقط قدسی بود. در ایضاح تمایز حیثیت قدسی از حیثیت قدسانی باید گفت که تمامی ادیان وجهی قدسی دارند که به امور معنوی و مینوی دینداران در ارتباط می باشد و همواره در همه ادیان به آنها دعوت شده است. این امور جنبه هایی از حیات اخروی دینداران را شامل می شوند که گاهی نیز ممکن است با برخی از نمودارهای حیات اجتماعی و فردی آنان مرتبط باشند. اما ساحت قدسانی مسیحیت ناشی از این تمایز اساسی است که مسیحیت دیانت تجسد است و لذا عالم مظهر جلال خداوندی. این باور باعث شده است که تنها ساحت قدسانی در این دین اصالت پیدا کرده و دنیا و ساماندهی امور آن امری اعتباری باشد. تفسیر و بسط فلسفی چنین باوری، تدوین هر گونه نظریه مبتنی بر تعادل دین و دنیا را به بن بست رانده است. مفهوم زوجیت نیز مفهومی است ویژه مسیحیت که به غلیظ تر شدن وجه قدسانی این دین کمک



ع.ج. علی مفردی، نگاه تازه

مشکل مهمی که در ایران وجود دارد اینست که به طور نسبی ایهامی در تمایز مفهومی دو منطق - فرآیند سکولاریسم و لائیسیتته وجود دارد و در بسیاری از نوشته ها این دو به عنوان یک پدیدار بامفهومی واحد در نظر گرفته می شوند این سردرگمی از یک سو نتیجه عدم توجه به معنای پیچیده و تاریخی سکولاریسم و از دیگر سو به عدم وجود مفهومی معادل برای سکولاریسم و لائیسیتته در فرهنگ واژگان ایرانی بر می گردد

۲) سکولاریسم به عنوان فرآیندی سیاسی - اجتماعی در پایان دادن به قیومیت دین بر امور سیاسی و اجتماعی در عین تعامل آنها با یکدیگر. ۳) سکولاریسم به مثابه کوتاه نمودن دست کلیسا و اربابان آن از مالکیت های متعدد اقتصادی. حال بینیم اسلام با تعاریف سه گانه سکولاریسم چه نسبتی می تواند برقرار کند

چنانچه پیش از این اشاره شد مسیحیت از آغاز دینی قدسانی بود و لذا تحول دنیا گرا در آن در برهه هایی از زمان ضروری شد. به همین خاطر مسیحیت در سده های میانه ی متاخر با تجدید نظری در مبانی فهم خود، نسبت میان دین و دنیا و عقل و ایمان را مورد بازبینی و توجه قرار داد. اما اسلام به گونه ای که در نخستین سده های تاریخ این دین تدوین شد دیانت دنیا هم بود و منطبقه فراغ شرع همواره مورد تاکید علمای اسلامی و پیشوایان آن بود. البته اسلام همچون همه ادیان دیگر از حیثیت قدسی و تاکید بر امور آن دنیایی نیز برخوردار بود ولی فقه همواره علمی کاملاً دنیوی محسوب می شد که در ناحیه فراغ شرع و برای ارتق و فتن امور دنیوی مسلمین پی ریزی شده بود و البته تا مدتها به خوبی متکفل این امر بود.

اسلام هیچگاه ساحتی قدسانی آن چنانکه در مسیحیت متداول بود برای خویش قائل نبوده است. اینکه تنها کمتر از پنج درصد احکام فقهی غیرعبادی به ویژه در بخش معاملات تاسیسی بوده و باقی آنها احکام امضایی می باشند که شارع هر دو را البته براساس سیره عقلای آن دوران تاسیس یا امضاء کرده است و اینکه سیره عقلا در دورانهای متفاوت تحول پذیر بوده و تحقیقات پسینی اندیشمندان نیز براین امر صحت گزارده اند و اینکه مسجد یعنی مکان سجده به خداوند و نیز امام جماعت

از سلطه دین در زمینه سیاسی، قانونگذاری، فرهنگی و به طور کلی استقلال و خودمختاری جهان بشری از هر گونه سلطه استعلائی. در فرآیند نخست بازاندیشی نسبت دین و دنیا (و در اینجا دین مسیحیت) و تعادل میان این دو صورت می گیرد و در فرآیند بعدی بازاندیشی در زمینه نگاه و برخورد به مناسبات مذهب و کلیسا و یا کشورداری و اداره امور جامعه است. سکولاریسم اما تجلی دیگری نیز در غرب دارد. در اواسط سده هفدهم میلادی، این اصطلاح در مورد تعدادی از قلمروهای متعلق به کلیسا مطرح می شود که دهر یا صومعه ای را به دانشگاه یا بیمارستان تبدیل می کنند و یا زمین های متعلق به کلیسا را به ساکنین خصوصی یا دولت می فروشند و در نهایت روحانیت را به کارمندان دولت تبدیل می کند. با توجه به آنچه گذشت می توان پی برد که سکولاریسم یک پا در الهیات مسیحی دنیوی شده دارد و یک پا در مبانی خرد گرا و غیر دینی دوران روشنگری. بنابراین سکولاریسم به طور واضح نافی هر گونه حکومت دینی صرف نظر از شکل انتخابی آن حکومت می باشد و باز تاکید می شود که این نفی نه به معنای گسست کامل حکومت از دین و تعامل غیر آنتاگونیستی آنها که به معنای خروج از سلطه دین به معنای شعار یا برنامه ای سیاسی است و اگر چه این پدیدار در نگاه نخست مفهومی انحصاراً مسیحی پنداشته می شود اما با تبدیل و بسط آن از یک تحول در دین مسیحیت به وجهی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، خود را از قیومیت مسیحی آن خارج کرده و به مفهومی جهانشمول ارتقا می یابد.

سکولاریسم و اسلام

پرسشی که در جامعه ما ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول داشته است این است که آیا سکولاریسم به مثابه یک فرآیند و با معنای سه گانه یاد شده، در دین اسلام و در جوامع مسلمان زیست ظهور و بروز داشته یا خیر و آیا اساساً می توان گذاری را که در جوامع غربی در ارتباط با سکولاریسم رخ داد در جوامع اسلامی و به ویژه ایران نیز شاهد بود؟ پیش از ورود به این بحث و نیز جهت سهولت تطبیق معانی پیش گفته بر جامعه ایران لازم است که مجدداً و به گونه ای بسیار فشرده سه گونه ظهور پدیدار سکولاریسم را برشماریم:

۱) سکولاریسم به معنای تحولی در مبانی نظری الهیات و به رسمیت شناختن اصالت قلمرو دنیا نسبت به آخرت و تعادل میان آندو.

**در ایران سه دهه اخیر
هیچگاه نهاد دین در
تقابل با نهاد دولت و در
جهت بسط استیلای
خود قرار نداشته است
و اگر چه در برخی دوران
چنین احساس می شد
که گویا نهاد دولت و
مجلس با نهاد شورای
نگهبان در چالش می
باشد اما باید متوجه
بود که نهاد شورای
نگهبان در جامعه کنونی
و متحول ایران نه نماد
نهاد دین یعنی حوزه که
در واقع نماینده بخشی
از حکومت است که
تأثیری قدرتمند
[و قانونی] بر اجزاء و
ارکان حکومتی دارند**



طرح: علی مفردی، نگاه تازه

منطق آن علوم را دنبال می کرد آنچنانکه ابوالفضل بیهقی به عنوان مثال برخی از اصطلاحات علم حدیث را در تاریخ نویسی به کار می بندد اما او نیز دیانت را فلسفی و نقل را عقلی می فهمد. با توجه به وقایع تاریخی باید گفت این از بد حادثه بوده است که اسلام تقریباً از قرن ششم به بعد به دینی بدل شد که قوت دنیا گرایی آن با سیطره اندیشه باطنی و رسوخ تدریجی آن در همه ارکان زندگی ایرانیان رفته رفته تضعیف گشته و تعادل میان دین و دنیا در آن به عدم تعادلی به نفع آخرت میل کرد و این دین در جهت خلاف آن بسط پیدا کرد. از این زمان به بعد عرفان زاهدانه با وجوهی از اندیشه قشری شریعت به گونه ای متحد گشت که اذهان مشوش صوفیان به عنوان مراجع دست یابی به حقیقت و ساماندهی حیات انسانی معرفی شدند و این چنین اسلام قدسانی شکل گرفت که تا به حال نیز با اشکال متفاوتی خود را به عنوان جریانی تنومند بیان کرده است. جریان ایدئولوژیک معاصر در اسلام نیز صورتی جدید و مدرن از اسلام قدسانی است که در مصاف خود با مدرنیته به عنوان آخرین تلاشهای نمایندگان اسلام قدسانی به شمار می رود.

این جریان که سعی در نادیده گرفتن اصالت قلمرو عرف در اسلام را داشته است در جهت اسلامی کردن و در واقع قدسانی کردن همه ساحات جامعه گام برداشته است و می خواهد تا تمام نهادهای جامعه را به گونه ای در جهت آخرت گرایي ساماندهی کند. چنین فرآیندی که برخی از آن به عنوان ایدئولوژیک کردن دین اسلام نام می برند و به اشتباه از آن به عنوان دنیوی کردن دین اسلام یاد می کنند و در مقابله با آن یادآور جنبه های عرفانی و باطنی دین اسلام می شوند، نه فقط دنیوی ساختن اسلام نیست که البته عرف زدایی از آن و قراردادن همه جنبه های دنیوی حیات انسان در هاله ای قدسانی است به گونه ای که گویا در اسلام نمی توان اصالت منطقه الفراغ را به رسمیت شناخت. به گمان ما جریان ایدئولوژیک آخرین بازتولید از اسلام قدسانی در دنیای مدرن و سکولار است و در آینده ای نه چندان دور جای خود را به تمام و کمال به نفع اسلامی دنیاگرا خالی می گذارد اما با بازگشت به موضوع بحث یعنی سکولاریزاسیون در اسلام باید گفت که چنین فرآیندی به معنای نخست آن یعنی تحول دینی در جهت تعادل دنیا و آخرت در درون خود اسلام وجود دارد و لذا با نوع مسیحی آن متفاوت می باشد به این معنا که بر خلاف مسیحیان که به دوران پیش از مسیحیت باز گشتند تا تحولی در مبانی مسیحیت در جهت دنیاگرایی ایجاد کنند، ایرانیان می بایست به دوران سده های نخست اسلامی بازگشته و با قدسانی زدایی از اسلام، اصالت قلمرو عرف در آن را احیا کنند و با گشودن منطقه فراغ شرع مکان آگاهی و هویت ملی خویش را در این منطقه تدوین و تثبیت نمایند. این امر البته تنها با تعدیل شریعت قشری صرفاً آن جهانی و فقه صرفاً قدسانی شده از یک سو و تدوین علم حقوقی مدرن که مبتنی بر خرد انسانی و البته همراه با تعاملی سازنده با روح تعالیم دین اسلام است صورت می گیرد. این علم حقوقی مدرن آنچنانکه بیکبار در دوران مشروطیت ایجاد گشت اما متأسفانه طی سالیان به دلیل پیروز شدن مجدد اسلام سنتی و همچنین قدرت گرفتن تدریجی اسلام ایدئولوژیک نتوانست خوشتن خویش را تثبیت کند می بایست مستقل از فقه سنتی عمل کرده و هر گونه تغییر در آن باید با توجه به تغییرات جامعه انسانی و با حفظ استقلال آن از هر گونه تفکر استغلابی باشد. در چنین جایگاهی دیگر نیازی به رجوع مجدد به منابع و مآثورات دینی نمی باشد بلکه جهت هر گونه اصلاح و یا تغییری تنها به ساختار بنیادین آنها رجوع می شود، ساختاری که با دادوستد مثبت و هماهنگ با روح تعالیم دینی و در اینجا اسلامی و در واقع تفسیری اخلاقی - معنوی از دین اسلام خود را به مثابه یک نظام حقوقی هماهنگ تثبیت کرده است و این در واقع ناظر بر وجه دوم سکولاریسم یعنی سکولاریسم در معنای سیاسی و اجتماعی آن می باشد که ضمن تعامل سازنده نهادهای جامعه مدنی با نهاد دین، نهاد دولت به عنوان نماینده اقشار مختلف جامعه اعم از دینی و غیر دینی با توجه به استقلال آن از نهاد دین اداره می شود و در عین اینکه پیوستگی ارگانیک آن با نهادهای دینی وجود دارد می تواند از مجاری مختلف مدنی، خواسته های متفاوت و گوناگون دینی و غیر دینی را به جامعه سرزیر کند البته همچنانکه پیش از این تأکید شد پیگیری فرآیند نخست در جامعه ایران، یعنی تحول اسلام در جهت تدوین علم حقوق مستقل از اهمیت ویژه ای برخوردار است. با توجه به پیشبرد کنونی این پروژه و در خلاف نظر شیدان وثیق (۱) باید گفت که اتفاقاً می توان از نوعی سکولاریسم در اسلام سخن راند. ادعایی که شیدان وثیق حتی تصورش را در اسلام دشوار می یابد در حالی که مقدمات آن اکنون بی زبری شده است (۲). بنابراین اگر چه می توان با این گفته دکتر طباطبائی (۳) همراهی کرد

آن با کلیسا (Ecclesia) به معنای تأیید و اجتماع امت و زوجه ای که عیسی مسیح زوج آن است و به ویژه پاپ که به عنوان جانشین عیسی مسیح در رأس کلیسا قرار دارد و قائم مقام زوج ابدی و قدسانی آن است، فرق دارد. گواه روشنی بر این مدعاست که اسلام هیچگاه در جهت بی اعتبار کردن قلمرو عرف قدیمی بر نداشته و همواره بر این الگو بوده است که بسیاری از امور حیات انسانی جز در ساحت غیر قدسانی نمی تواند جریان یابد. لذا اسلام در سده های آغازین تأسیس آن به هیچ وجه با تاریخ ایران باستان انقطاعی بوجود نیاورد. آنچنانکه مسیحیت با فرهنگ رومی و یونانی ایجاد کرد. به عبارتی اسلام آن چیرگی قرون وسطایی را برقرار نکرد. لذا تاریخ نویسی نیز برخلاف مسیحیت در نخستین سده ها عملی شد و از آن نوع تاریخ نویسی مسیحی یعنی تاریخ قدسانی یا شرح ظهور و بطون امور قدسانی و قلمرو ایمان، در ایران بعد از اسلام خبری نبود بلکه تاریخ نویسی مکان تدوین آگاهی ملی بود. چنانچه به عنوان مثال تاریخ «دینوری» با آدم آغاز شده و در نهایت به شرح تاریخ ایران باستان می پردازد و به حادثه معوث شدن پیامبر اسلام با توجه و به گونه تابعی از تاریخ ایرانیان می پردازد. وی در «اخبار الطوال» به این حوادث اینگونه اشاره می کند که «پیامبر در آخر روزگار پادشاهی انوشیروان متولد شد و تا چهل سالگی که به پیامبری برانگیخته شد، از این مدت هفت سال پادشاهی انوشیروان و نوزده سال پادشاهی هرمزد و شانزده سال پادشاهی خسرو پرویز بوده است» و تا آخر اینگونه ادامه می دهد که «آن حضرت پس از کشته شدن خسرو پرویز رحلت کرد». همچنین «طبری» در تاریخ الرسل و الملوک ضمن ذکر تاریخ شهریارای انوشیروان درباره تولد پیامبر اسلام، آن را به روزگار کسری انوشیروان به سال چهل و دوم پادشاهی وی مرتبط می کند. به طور کلی در عصر زرین فرهنگ ایران خرد به ضابطه ای در همه عرصه های حیات اجتماعی و نظریه پردازی از جمله تاریخ نویسی تبدیل شد و گذشته با توجه به اسناد و مدارک و با ضابطه های پژوهش علمی البته نه به طور کامل که به طور نسبی بازسازی شد و خرد ضابطه اخبار تاریخی منقول گشت و اگر چه اندیشه تاریخی در محدوده معرفت شناسی علوم اسلامی سامان داده می شد و

که سکولاریسم در اسلام به عنوان فرآیندی در درون اسلام صورت می‌گیرد، اما این ادعای وی نیز که مساله سکولاریسم در اسلام «سالبه به انتفاء موضوع» و در نتیجه بحثی بیراهه است، ساده سازی صرف از ابعاد چندگانه سکولاریسم می‌باشد چرا که این ادعا توجه چندانی به فرآیند سیاسی-اجتماعی این مفهوم نشان نمی‌دهد و تنها تفسیری انحصاری و یک سویه از سکولاریسم را ارائه می‌دهد.

سکولاریسم و لائسیته

مشکل مهمی که در ایران وجود دارد اینست که به طور نسبی ابهامی در تمایز مفهومی دو منطبق-فرآیند سکولاریسم و لائسیته وجود دارد و در بسیاری از نوشته‌ها این دو به عنوان یک پدیده بامفهومی واحد در نظر گرفته می‌شوند این سردرگمی از یک سو نتیجه عدم توجه به معنای پیچیده و تاریخی سکولاریسم و از دیگر سو به عدم وجود مفهومی معادل برای سکولاریسم و لائسیته در فرهنگ و آواژگان ایرانی بر می‌گردد. گاهی از سکولاریسم به عرفی‌گرایی تعبیر و ترجمه می‌شود که این بیان نیز نمی‌تواند برگردانی مناسب برای سکولاریسم باشد. چرا که اگر سکولاریسم را به عنوان فرآیندی در جهت نفی هر گونه استیلای استعلائی تعبیر کنیم آنگاه تعبیر عرف که می‌تواند هم دینی و هم غیر دینی باشد در تناقض با مفهوم اصلی آن قرار می‌گیرد. مفهوم لائسیته نیز در کشورما از معضلی مشابه رنج می‌برد لائسیته آنچنانکه در غرب از آن تعبیر می‌شود به معنای جدایی و استقلال نهاد دین از دولت است. مبنای نظری و فلسفی لائسیته از سده شانزدهم به بعد در اروپا ظاهر می‌شود. اما این معنا در قرون وسطی به طور مشخص با ساختارمندی کلیسا همچون یک جامعه دینی در ارتباط بود به این ترتیب که این جامعه به دو طبقه تقسیم می‌شد: لائیک‌ها یعنی مسیحیان عادی و مومنین با همان خلق مسیح در قبال کلریک‌ها که همان اعضای کلیسا بودند. اما در تعریف مدرن از لائیک به منزله فرآیندی سیاسی، لائیک صفتی است که به نهاد اطلاق می‌شود و به معنای نهادی است که از نهاد دین، مستقل و خودمختار عمل می‌کند و هیچگونه تفسیر و یا تعبیر دینی را در رابطه با امور مربوط به خود بر نمی‌تابد و هر گونه پیوند خود با نهاد دین را گسسته است بنابراین چیزی به نام جامعه لائیک وجود ندارد. چون جامعه نهاد نیست و همچنین در جامعه دین و نهادهای دینی وجود دارند که بخشی از جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند. لائسیته جدایی جامعه و دین نیست بلکه جدایی دولت و دین است. در لائسیته سه اصل تفکیک ناپذیر وجود دارند که در فقدان هر یک از آنها نمی‌توان از لائسیته به معنای کامل و واقعی صحبت کرد:

(۱) جدایی نهاد دین از دولت.

(۲) تأمین آزادی‌های دینی و غیر دینی توسط دولت.

(۳) نفی هر گونه تبعیض مستقیم و غیر مستقیم به لحاظ دینی.

لائسیته در معنای مدرن آن بر خلاف سکولاریسم که در سه فرآیند درازآهنگ و پرنشیب و فراز تحول تفسیری دین مسیحیت، تحول سیاسی-اجتماعی و فرآیندی اقتصادی نمودار شد، تنها در فرآیند دوم یعنی سیاسی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد. لائسیته همچنین با آزادی وجدان و فردگرایی مضمّن در لیبرالیسم رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و طرح این ادعا که یکی از شرایط ضروری و نه کافی تحقق لائسیته به معنای مدرن، بسط و گسترش آزادیهای فردی لیبرالیستی در یک جامعه و به رسمیت شناختن حقیقی آنها از طرف نهادهای قدرت می‌باشد پیرایه نمی‌نماید چرا که این با اصل دوم لائسیته هماهنگی کامل دارد و این با تحقیقات پسینی تاریخی نیز در جوامعی که در قرون هجدهم و نوزدهم ابتدا لیبرال و سپس در مرحله بعد در نیمه دوم قرن نوزدهم به تحقق فرآیند لائسیته روی آوردند قابل پیگیری و مطالعه است و اگرچه این رابطه ضرورتاً در برخی کشورها اتفاق نیفتاده است اما در عین حال نمی‌توان کشوری را پیدا کرد که فرآیند لائسیته در آن تحقق یافته ولی لیبرالیسم در آن وجود ندارد. لائسیته به گونه‌ای تاریخی و عمده ویژگی کشورهای است که در آنجا نیروهای اجتماعی لائیک در برابر نهاد دینی مقتدری قرار می‌گیرند و نهاد دین مصمم به حفظ سیطره خود بر جامعه و دولت است لذا قدرت سیاسی برای رهایی از سلطه نهاد دین بسیج می‌شود تا در کشمکش گاه آرام و گاه خشن و پرنشیب و فراز امر جدایی دین و دولت را تحقق بخشد. در حالیکه سکولاریسم در کشورهای رخ می‌دهد که در آنها نهاد دین قدرتی است که در مقابل دولت قرار نمی‌گیرد بلکه در دولت و دارای پیوندهای سیاسی با آن می‌باشد که به دولت و سیاستهای آن

رنگی دینی می‌زند. لذا در سکولاریسم تقابل دولت و نهاد دین وجود ندارد و درحالی که در لائسیته بحث بر سر جدایی نهاد دین از دولت و استقلال دولت از آن در عین حمایت از نهاد دین به عنوان یکی از نهادهای جامعه مدنی می‌باشد، اما در سکولاریسم هدف خروج از سلطه دین با حفظ پیوندهای این دو نهاد می‌باشد که در عین هم خانگی با یکدیگر هر دو نهاد اصالت دنیا گرایی را نیز می‌پذیرند.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان به خوبی دریافت که در حال حاضر [به شرط انتخاب صرف از بین سکولاریسم و لائسیته]، پروسه سکولاریسم بنا به تعریف سه گانه آن می‌تواند گزینه مناسب تری نسبت به لائسیته برای جامعه ایران باشد. چرا که در ایران سه دهه اخیر هیچگاه نهاد دین در تقابل با نهاد دولت و در جهت بسط استیلای خود قرار نداشته است و اگر چه در برخی دوران چنین احساس می‌شد که گویا نهاد دولت و مجلس با نهاد شورای نگهبان در چالش می‌باشد اما باید متوجه بود که نهاد شورای نگهبان در جامعه کنونی و متحول ایران نه نماد نهاد دین یعنی حوزه که در واقع نماینده بخشی از حکومت است که تأثیری قدرتمند [و قانونی] بر اجزاء و ارکان حکومتی دارند. لذا مساله اصلی در ایران آن وجهی از دین دولتی است که بر آن است تا رنگ قدسانی به همه ارکان دولت و جامعه زده و نماینده آن طیف از اندیشه اسلام قدسانی است که امروزه در اشکال گوناگون اسلام ایدئولوژیک خود را نمایان می‌سازد.

پانویسها

۱- بنا به باور این محقق «در حوزه مناسبات دولت و دین، مساله جدایی آن دو، جدال با سلاح مفهومی لائسیته و از سنگر مفهومی لائسیته بسی کارا تر و برنده تر (از سکولاریسم) خواهد بود». وی در ادامه و در خلاف جهت نظر کسانی چون طباطبایی و حنفی که به طور کلی مساله ای به نام سکولاریسم را در ایران و یا جهان اسلام انکار می‌کنند، این ادعا را مطرح می‌سازد که پس نشستن دین اسلام از امر دولت مداری و کشور داری و پذیرش خود مختاری و استقلال امر دولت و قانونگذاری نسبت به احکام دینی (و در اینجا اسلام) ناممکن و «حتی تخلیش در اسلام بسی دشوار است». برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به سایت www.secularismforiran.com به گمان ما نویسنده مزبور آنجا که از اسلام سخن می‌گوید تنها به دریافتی انحصاری از آن نظر دارد که نمایندگان بارز آنها از جمله آیت الله مصباح یزدی و همفکران ایشان می‌باشند و از تفاسیر کثرت گرایانه که در ایران و جهان اسلام کم و بیش در مرحله تثبیت جایگاه خویش می‌باشند، آگاهانه یا ناآگاهانه حذر می‌کند.

۲- باید گفت که حضور احکام فقهی قدسانی شده در حکومت داری چیزی نیست که از آغاز و ذاتی دین اسلام باشد و اگر چه این احکام در گذشته مبنای اداره برخی از امورات جامعه مسلمین بوده است اما هرگز وجهی ماورایی به خود نگرفته بود. در دوران حاضر نیز برخی در این تلاش هستند که این وجه فرادنیایی را از این احکام زوده و عدم کارایی آنها در اداره جامعه جدید را نشان دهند تا با پی ریزی چارچوبی جدید از فقه، تلویح علم حقوق نوینی را تسهیل کنند. نمونه‌های ابتدایی این بحثها را می‌توان در آثار افرادی چون سروش، طباطبایی، کدیور، مجتهد شبستری، ارگون و ... دنبال کرد.

۳- به این جملات توجه کنید: «... اسلام، به خلاف مسیحیت، دین دنیا هم بود. با توجه به تعبیری که در مورد مسیحیت به کار گرفته شد، می‌توان گفت که کوشش برای secularization اسلام- که دست کم صد ساله است، اگر بتوان گفت سالبه به انتفاء موضوع است زیرا secularization اسلام در درون اوست و اسلام نیازی به آن نداشته است» یا به این: «در اسلام شرع و بویژه حقوقی که از شرع ناشی می‌شود قدسانی نیست که نیازی به مبنای متفاوت و متعارض [عرف] داشته باشد».

طباطبایی، جواد، دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایرانی، موسسه نگاه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

نویسنده اگرچه به درستی روند قدسانی کردن اسلام sacralization را که «زیر لوی عرفان نظری سیاسی» و «جریان‌های اندیشه باطنی که گرایشی نیز به سیاست نامه نویسی داشتند» می‌پذیرد اما دقیقاً مشخص نیست که چگونه از چنین مقدمه درستی به نتیجه بی‌نیازی اسلام از فرآیند سکولاریسم می‌رسد.